

۲۲

(شعر بلند)



محمد مهدی نجفی

۲۲

(شعر بلند)

نوشته‌ی

محمد مهدی نجفی



خودنشر

ناشر خود باشید!

شناسنامه

نام کتاب: ۲۲

موضوع: شعر

نویسندگان: محمد مهدی نجفی

نوبت چاپ: دوم

تاریخ چاپ: نود و سه

ناشر: خودنشر

چاپ اول: مایندموتور، هشتاد و شش

قسمت اول: از طبقه‌ی ۲۲

قسمت دوم: دوست من دایناسور!

قسمت سوم: انا البیست و دو

از طبقه‌ی ۲۲

اتفاقی که مرا انداخت
شما را هم می‌اندازد
۲۲ فردایِ ۲۱ است

۱

وقتش شده شما را با این خیابان تنها بگذارم
دنیا ارزش این همه تاکسی را ندارد
باید پیاده راهمان را درهم کنیم
بالاخره تقاطع برای خداحافظی است
و گاهی برای قطع کردن حرفی که می‌زنیم
در همه‌ی ما راهی به سمت کربلا می‌رود
شاید دوباره همدیگر را دیدیم
در کربلا

۲

من خودم را به حساب شما نوشتم
گذاشتم در کوزه تا آب‌اش را خودم خوردم، ماهی‌اش را شما گرفتی
گرفتند مرا
این چک سفید امضا، دختر سبزه‌ای بود که بد جایی کشیدی‌ش
گفتم خودم را به جای نیکی در دجله انداختم
گفتند نیکی کریمی؟!
و این اصلا جای تعجب نبود آن‌هم کنار علامت سوال
آمدم به جای ثواب کباب خوردم
حالا تمام خیابان را کلاغ‌پر می‌کنم
تا کربلا

۳

این جا یک کافی شاپِ شب است
آن قدر شب که مثل چشم‌های تو کلیشه‌ای است
خیل خیابان‌ها را کلاغ‌پر کرده‌ام
تا رسیده‌ام این جا شما را با دو لقمه بخورم
- نور

صدا

حرکت

- خانم! دنیا مثل این نمک‌پاش سه تا سوراخ دارد
- آقا! اما، مگر نه، کی؟ من که نه، زکی، عمرا، پ، هه ه هه هه
- هویج؟
- نه ساندویچ.

وسط ساندویچ‌ات کات می‌خوری به نمک‌پاش.
من فیلم شما را با قهوه می‌خورم

۴

2005

۵

راه خودم را افتخار می‌کنم با شما قسمت کنم
ته فنجانم را خوانده‌ام با شما کربلا می‌روم
و مشتاقم هر چه زودتر مشتاق‌تر شوم
حتا کروکی کشیده‌ام
از چه راهی اشتیاقم را به شما بگویم
از راهی که به کربلا می‌رود؟
کوبیدن میخ روی این تخته عجیب کار من نیست
ما به یک گاو و یک گاو آهن احتیاج داریم
باید نقشه‌ی این کروکی را پیاده کنیم
چند نفر پیاده نظام با چند نفر سواره نظام
لشکر ۱۷ عملیات کربلای ۵
همه‌ی این‌ها بهانه‌ایست تا ما را به توپ ببندند
ما به یک گاو و یک گاو آهن احتیاج داریم

۶

شیر گاو می‌خوری؟
تازه دوشیده‌ام
بعد از دوش آب گرم چسب‌ناک است
- نه! ساندویچ

- خانم! دنیا از این سس تندتر می چرخد
- مثل این سیب؟
جای دندان‌های تو بیشتر از گاو آهن روی سیب مانده
- گاهی آدم باید به بعضی از چیزها بچسبد
از این لحاظ چسب‌ناک شده‌ام
بعد از دوش آب گرم انگشت شما می چسبد

۷

گاو آهن را می گذارم روی میز را شخم بزند
راهی که اشتباه رفته‌ام بر نمی‌گردد
باید میز را شیار شیار کنم
مادرم اشتباه نمی‌کند
از شیارهای میز فال تو را می‌گیرد
بالاخره همه می‌فهمند
انگشت تو هر شب توی خواب من راه می‌رود

۸

راه رفتن من شبیه راه رفتن کلاغ اشتباه است
اشتباهی که هیچ‌کس نکرده
اما انگشتان تو مرتکب شد

پس نپرس از این جا تا کربلا را چرا کلاغ پر می کنم
این حرکت تنبیهی گاهی لذتی بدیهی دارد
- راستی تو سربازی رفتی؟

۹

شما را در این مسافرخانه مهمان می کنم
با صرف یک چمدان چرمی
و یک تور هشتاد روزه به کربلا
اتاق شما عین اتاق من رو به فرات پنجره دارد
یک پنجره‌ی قدی که می توانی از آن تمام فرات را شنا کنی
به هر حال همه‌ی اتفاقی که باید تا حالا افتاده باشد
کنار فرات
و از این پنجره می افتد

۱۰

آتش نشانی آمده تا مسافرخانه را محاصره کند
من و شما کباب برگ می خوریم
- نور

صدا

حرکت

- به نظر شما بوی سوختگی نیست؟
- به نظر شما هوا گرم تان نیست؟
- به نظر من فرقی نمی کند
- خانم! دنیا فدای فرق سرتان از پنجره شنا کنید
- آقا! بنفشه های روی میز یادتان نرود
از کباب برگ کات می خوری به فرات
من با بنفشه ها فیلم شما را می چینیم

۱۱

2007

۱۲

دو سال گذشته از وقتی جوان تر بودم
خدا نخواست و جوان مرگ نشدیم
وسط خیابان پشت به هم تاکسی گرفتیم
خودمان را با کلی خیابان تنها گذاشتیم
من شما را عقب یک تاکسی خداحافظی کردم
شما از آن خنده های متالیکا کردی و بو بردم به ساختگی تو
ته دلم جاز می زدند
به ریتم اش پله های عابر پیاده را بالا رفتم و پایین آمدم
ماشین ها از زیرم بوق می زدند برای شما

شما زیر عابر پیاده تا کسی می‌پرسیدی:

مستقیم؟

صراط الذین انعمت علیهم

غیر المغضوب علیهم

والضالین

۱۳

راهی که شما در آن غرق شده‌ای فرات نیست

خیابان عریضی است که از روی زیب شلوار شما باز شده

و تا ساق پای‌تان ادامه دارد

روزنامه‌ها نوشته‌اند چه خبر

یعنی چه چیزی بدتر از این

دسته‌تبر من شکسته و زمستان را گنده نداریم برای بخاری

بنابراین قوز بالای قوز شده نیمکتی که روی آن نشسته‌ایم

و شما چسبیده‌ای به جلو شلوارت تا از خیابان فرار کنی

- خانم! این جا دستشویی مردانه است

۱۴

اتفاقا من هم دنبال شما می‌گشتم

با این تفاوت که هر گردی گردو نیست

صف کشیده بودم پشت سر شما
تا چند خیابان آن طرف تر
- این جا چه خبر شده؟
اتفاقا داشتم از شما فرار می کردم
دیدم از دور صف کشیده اید
گفتم سلامی بالاخره بدهم
و این که بگویم اشتباهی صف کشیده‌ای، زنانه آن پشت است
اشاره کردم به لاک پستی که پشت شما قدم می زد

۱۵

- احمق! کثافت! بی شعور! مرده شور! توالت شور!
- من این همه نیستم
فقط توالت شورم
فقط توالت زنانه می شورم

۱۶

روی درِ توالت به خودم فحش داده‌ام
به خودم پشت کرده‌ام
قسم خورده‌ام به هیچ پستی اشاره نکنم
حتا اگر پشت شما کشیف شده باشد
خانم‌ها! آقایان!
از این به بعد چهار انگشت دارم

مرا در خیابان عادی نگاه نکنید
شاید گیس بریده باشم
شاید بدجایی را اشاره کرده‌ام که بریده‌اند
می‌بینی به هیچ کس نگفته‌ام انگشتم را کجا جا گذاشته‌ام

۱۷

اشاره‌ام را روی میز می‌کشم
یک فنجان برای شما بزرگ نیست؟
این دایره می‌تواند خیلی چیزها را عوض کند
مثل شما که رنگ رومیزی را عوض می‌کنی
- آقا! این لباس بیشتر به من می‌آید یا به میز؟
- خانم! شما به قهوه‌ای فکر کن
با یک فنجان می‌شود همه‌ی خیابان‌ها را آسفالت کرد

۱۸

خودم را ملزم کرده‌ام به شما
و این که با شما این راه را طی کنم
تا آن جا که دیگر هیچ کس جلو ما را آبدن نیچد
و ما همه چیز را بیچیم دور یک میز
می‌بینی اتفاقی که نباید می‌پیچد و می‌رسیم به تقاطع
و ما دیگر همدیگر را نمی‌بینیم
مگر این که از راهی دیگر به خودمان بیاییم

مثلا از میزی دیگر
یا از پیراهنی دیگر
یا چه طور بگویم
از راهی که به کربلا می‌رسد

۱۹

این جا یک راه است
من و شما می‌رویم در این راه
پشت ما بلدوزر خاک‌ریز می‌سازد
یک صف طولانی از تانک‌ها نزدیک می‌رسند
- نور -

صدا

حرکت

- به نظر شما چه کار بهتر است؟
- به نظر من بی‌گناهییم
- خانم! چمدان فدای سرتان برویم پشت خاک‌ریز
- آقا! دوباره گفتید پشت؟
از چمدان کات می‌خوری به خاک‌ریز
ما پشت میز به تقاطع می‌رسیم
- خداحافظ
من در تقاطع فیلم شما را می‌بینم
- سلام چه خبر؟

۲۰

2020

۲۱

چقدر پیر شده‌ایم!
خیابان‌ها با رگ‌های ما گره خورده‌اند
با چین‌های پیشانی ما بزرگ شده‌اند
ما به خودمان رحم نکردیم
دیگر برای نشستن سر این میز دندان نداریم
برای راه رفتن عصا نداریم
حالا هیچ خیابانی ما را آشتی نخواهد داد
هیچ راهی به کربلا نخواهد رفت
و حتی یک تاکسی برای ما نخواهد ایستاد
ما قرن ۲۱ ام را تنها می‌مانیم

۲۲

خانم! شاید شماره‌ها فقط شماره باشند
اما این ۲۲ فقط شماره نیست
نام و نام خانوادگی شماست و آدرس منزل شما
من شما را با این شماره می‌شناسم

دوست من دایناسور!

من و هادی با دوست مشترکمان میم تصمیم سفر گرفتیم به سرزمین عجایب
به این منظور ماشینی ساختیم که در زمان و مکان سفر کند
این ماشین را با هزینه‌ی کمپانی بنز ساختیم و ناسا هزینه‌ی
سفر را تقبل کرد

A

آقای روبرت از کمپانی بنز:
مترجم: خوشحالیم از این که شما
من: خوشحالیم از این که شما

و ما آخرین شب عادی مان را سپری می کردیم
من و میم زیر ماه قهوه می خوردیم
هادی آمد: پشت خط ناسا است

(ناسا ! عزیزم!

اعتراف می کنم نامزدی ما فقط به خاطر پول های تو بود. اگر
می بینی از تو سوء کرده ام، مرا ببخش، شاید دیگر مرا زنده
نبینی، به دلم آمده این سفر بر نمی گردد، عزیزم مرا ببخش،
دوست دار تو، من.)

– الو ... سلام

گوشی تلفن مرا خورده بود،
یا تلفن گوش مرا خورده بود،
یا من گوشی تلفن را خوردم؟

- اگر برنگشتم یادداشتی نوشته‌ام، از مادر بگیر
راستی لاک پشتم مال تو

دیگر هیچ فرقی نمی‌کند این گوشی تلفن باشد یا دوش حمام

- ناسا گریه نکن!

بر می‌گردم

هادی و میم زیر ماه قهوه می‌خوردند

آمدم: لباس‌های‌تان را بپوشید،

تا نیمه‌شب وقتی نیست

همه منتظرند

مادر آمد: آقای روبرت آمد

آقای روبرت:

مترجم: همه منتظرند

ما رفتیم از زیر قرآن عقب بنز شش در

و شش تا موتور سوار

سه تا عقب سه تا جلو

- گفتم رییس جمهوریم شاید

- فردا روزنامه‌ها می‌نویسند

مییم ساکت در فکر رفته بود

- بیدار شو امشب برای خوابیدن شب نیست
سفر ما از سفر به ماه هم مهم تر است
- مهم تر منم زیر ماه قهوه بخورم
هیچ کس مزاحم نشود قهوه اتانول دارد
بچه که نیستم

(مییم دختری ساکت و کم حرف

۲۳ ساله

۱۷۴ سانتیمتر

سبزه

مشکی

کمی مشکوک از نظر همه به داشتن روابط عشق و عاشقی
اما مغرور)

- تو درستی، اما سر حال تر

دیگر فرقی نمی کند داخل بنز باشیم یا زیر ابری که می بارد

- میم گریه نکن!

بر می گردیم

دنیا برای پستی و بلندی فرقی نمی کند

ما راه خودمان را بر نمی گردیم

زنده یا مرده برنده ایم

- پرنده که نیستیم

میم دوباره اخم کرد

- عزیزم! کمی غیر عادی نباش

همه چیز درست می شود

ما خودمان را فدای علم...

- چاکر شما مخلص شما حجت ام

پسر خاله ی منصور حلاج

غرض این که به سلامت

ضمن این دعا را با قهوه گفتند بجوشانید

بدهید میم نوش جان کنند

عارضه رفع خواهد شد ان شاءالله

B

من و هادی به اتفاق دوست مشترکمان میم
سوار ماشین زمان شده و به اتفاق هم سفر را شروع کردیم
تصمیم شد بر این که برویم به عصر دایناسورها

(علاقه‌ی من به دایناسورها از دایی ناصرم شروع شد
برایم همیشه کتاب‌های دایناسور دار می‌خرید
من هم دیوار اتاقم را پر کرده بودم با پوستر دایناسور
وقتی ناسا پرسید اولین عشق تو کی بود گفتم یک تراناسور ماده
- چرا؟
- چون که....)

شمارش معکوس آمد تا به ما رسید
نفس همه‌ی ما در گلویمان بریده شد
به رو نیاوردیم مبادا میم بترسد
هیجان جان به لبمان کرده بود
یعنی چه اتفاقی برای ما قرار گذاشته‌اند؟

چراغ‌های ماشین‌هی خاموش‌هی روشن
سرگیجه‌ی بدی بود

عقربک سرخ، زمان‌ها را یکی‌یکی عقب می‌گشت
باید منتظر می‌ایستادیم تا چراغ‌های سبز روشن شوند
چراغ سبز یعنی رسیده‌ایم
و این سبزی با هر سبزی دیگر فرق می‌کند
ما در یک سفر عادی نیستیم
ما از چهارراه رد نمی‌شویم
ما از هزار توی هزار راه زمان عبور می‌کنیم
ما هزاره‌ها را پشت سر می‌گذاریم
ما، ما، ما، ما، ما گاو نیستیم
گاو آهنی هستیم که دنیا را شخم می‌زنیم

میم: بس کن رسیدیم

عقربک سرخ ایستاده بود
چراغ سبز روشن شده بود

- هیچ می‌دانید با باز شدن در چه می‌بینیم؟
شاید دایناسوری را ببینیم مثلا تراناسور
- شاید یک نوع انسان اولیه
- من ماموت دل‌م می‌خواهد

- به جای این حرف‌ها بهتر نیست در را باز کنیم
بیرون منتظر ما چشم انتظارند
- مثلاً تراناسور؟

C

من و هادی به اتفاق دوست مشترک‌مان میم
از ماشین پیاده شدیم
در جنگلی انبوه و سر به فلک سر آورده بودیم
- یعنی به جز ما این‌جا هیچ انسانی نیست؟

هر سه با کولی‌ها و دوربین‌های‌مان
آماده‌ی یک صحنه‌ی عجیب
جنگل را می‌رفتیم
حیوانات زیادی چشم انتظار ما آماده‌اند
باید عکس‌شان را بگیریم

(آه، ناسای عزیز!)

می‌دانم چشم انتظار من نشسته‌ای، اما تا بعد از این سفر عاشق
توام، دعا کن بمیرم، تا هیچ‌وقت برنگردم)

میم: تراناسووووووور

D

من و هادی به اتفاق دوست مشترک مان میم
با هر سه تا دوربین شروع کردیم
یعنی ما واقعن دیدیم؟
یعنی ما واقعن در چه سالی هستیم؟
- سال دایناسور
- آره شاید به افتخار این کشف،
سال دیگر را سال دایناسور بگذارند
- سال باور کردن دایناسور!
- با دقت بگیریید تا نفهمد، ساکت!
تو دایناسور معروفی خواهی شد
در تمام شبکه‌ها خواهی رفت
حالا پیامی برای بینندگان عزیز و گرامی نداری؟
- من یه دایناسور پیرم
تراناسورم
هیشکی من رو دوست نداره
خیلی تنهام
این جا هیچ کس به فکر من نیست
شما واسم یه کاری می‌کنین؟

E

من و هادی به اتفاق دوست مشترکمان میم
فرار را به قرار ترجیح دادیم
پشت سنگی اشاره کردم
لاک پشت بزرگی بود از بدِ قضا
(ناسا: دوباره گفתי پشت؟)
میم: گفתי پشت؟
هادی: کدام پشت؟
من: لاک پشت!
(مواظب لاک پشتتم باش!
مواظب لاک پشتتم باش
مواظب لاک پشتتم باش)
- میم! مواظب پشتات باش!

فکر می کنید برای میم چه اتفاقی می افتد؟
آیا میم زنده می ماند؟

پای میم روی مین می رود
صدای انفجار
و سپس صدای دایناسورها

بیچاره میم چهار تکه می شود:

۱- م ۲- ی ۳- م

تکه‌ی چهارم را ترانسور سانسور می کند

بالاخره هیچ کس نمی داند این مین از کجا آمده این جا؟

یعنی قبل از ما هم آمده اند؟

ترانسور پیر: این قضیه بر می گردد به جنگ ویتنام

تازه دندان های نیشم در آمده بود

عراقی ها ما را محاصره کردند

دور ما سیم کشیدند

مین گذاشتند

ما بین دجله و فرات تمدن بین النهرین را ساختیم

آن هم بدون آب

آن ها ما را هیروشیماییدند

آقای روبرت:

مترجم: باید پرونده برود دادگاه لاهه

من : اما پروژه؟

به خاطر یک نفر تعطیل؟

ناسا: خوشحالم از این که برگشتی
- خوشحال نیستم ناسا!
دایناسورهای زیادی منتظر من اند
باید برگردم
باید فیلم همه‌شان را بگیرم
بشریت باید بداند پشت‌اش چه خبر است
این پشت مثل پشت‌های قبل از این نیست
من هنوز عاشق آن تراناسور ماده‌ام
باید یادداشتم را بخوانی ناسا!
- احمق! کثافت! بی‌شعور! مرده‌شور! توالت‌شور!
- من این همه نیستم
من ایزاک آسیموفم

F

من و هادی به اتفاق هیچ‌کس دیگر
تصمیم به ادامه‌ی سفر گرفتیم
هزینه‌ی سفر را چک کشیده‌ایم
چک سفید امضایی که شبیه هیچ دختر سبزه‌ای نیست
این ماجرا من و هادی را امیدوار کرد

(هادی پسری ساکت و کم حرف)

۲۷ ساله

۱۸۰ سانتیمتر

سفید

قهوه‌ای

عاشق قهوه

اما مربع)

- یک ربع دیگر ما در سواحل گینه‌ی بیسائو

چای و بیسکویت می‌خوریم

- البته در یک میلیون سال قبل

- برای من چیزی مهم‌تر از زمان در میان است

چیزی که مرا می‌کشاند به خطر رفتن به آن جا

نه پای کشف مهم است

نه از شهرت در بین است

این قضیه از هیچ‌کس آب نمی‌خورد جز یک تراناسور

این تراناسور ۲۲ طبقه یک دایناسور طبیعی نیست

بر می‌گردد به تناسخ عدد ۲۲ در تراناسور
گاهی مسئله‌ها از علم هم می‌روند
باید به پشت گوش مان برگردیم
این پشت مثل پشت‌های قبل از این نیست
سرزمینی پشت اقیانوس نیست
ما فرق می‌کنیم از قبلن
ما کریستف کلمب قرن ۲۱ ایم
کشف ما سرزمین دیگری است
جایی که پشت گوش مان حیاط دارد
و زندگی‌اش بسته به حوض و درخت انجیر نیست
بسته به گوش شماست
باید بشنوی
باید بشنویم

- می‌شنوی؟

تراناسووووووووور

- خون سرد باش!

در قبال یک خزنده باید خزنده بود

G

من و هادی به اتفاق هم خزیدیم پشت سنگ
دوربین‌های مان روشن
ترانسور را ضبط می‌کردیم
- قیافه‌ی این دایناسور کمی به ۲۲ نیست؟
خانم ترانسور!
من شما را قبلا سر یک میز ندیده‌ام؟
- آقا! اما، مگر نه، کی؟ من که نه، زکی، عمرا، پ، هه ه هه ه هه
- بهتر نیست برگردیم به اصل قضیه؟
این همه کتمان برای چه؟
ما از دماغ فیل که نیفتاده‌ایم خانم!
بالاخره تقدیر ما را یک جا گره می‌زند
این نشان حقانیت ماست
به هر صورت شما را نمی‌گذارم که برگردم
شاید این تقاطع آخر ما باشد
شما به این افتخار آمدی که شما را کشف کنم
و من به این افتخار می‌آیم که مرا بخورید
اما دوستم باید برگردد
و این فیلم با شکوه را به همه ثابت کند
من و شما حرف‌های زیادی داریم
که تمامی ندارد

H₂O

من به اتفاق یک ترانسور سعی می‌کنیم به ایجاد ارتباط در گپی
دوستانه

هیچ حرفی نباید پشت گوش بیفتد
و هیچ گوشی نباید از پشت حرف‌های ما سر در بیاورد
این پشت مثل پشت‌های قبل از این نیست
حیات عجیبی دارد
که زندگی‌اش بسته به حوض و درخت انجیر نیست
بستگی به کشف آب در مریخ دارد
ما به این دلیل زمین را به قصد مریخ ترک می‌کنیم
وجعلنا من الماء کل شیء حی

انا البيست و دو

بيست و دو اسم خيلي هاست
خيلي ها ادعا کرده اند بيست و دو اند
و از اين خيلي، خيلي ها واقعن بيست و دو بوده اند
من از اين خيلي هاي دوام

باب اول

اول سخن آن است که هست
آن که نیست از حلقه‌ی ما نیست
پشت در است
هر که را سخن از حقانیت ما بُرد
منثور شد و به دارِ شعر آمد
چرا که حقیقت ما شعرِ منثوری است
هر کس از آن جمله شود
در جمله می‌شود
و هر کس نشود، کلمه می‌شود
که آغاز همه‌چیز کلمه بود
آغاز ما کلاه بود
کلاهی که سر ما رفت
و ما واقعن شبیه بیست و دو شدیم
کلمه می‌گفت من حقم
حقم را از همه‌چیز می‌گیرم
اما همه‌چیز به کلمه پشت کرد
و من اشاره کردم به پشت شخصی که دوم شخص غایب بود
غیبت نکردم، غیب شدم
کلمه حاضر شد و همه‌چیز را به باد شعر گرفت
ما را کلمه‌ها دار زدند
و ما بر نگشتیم از صراطی که می‌رقصیدیم

ما در خیابانی می‌رفتیم که در ردّ پای ما می‌رفت
ما در ردّ پای مان کلاغ‌پر می‌رفتیم
ما در کلاغ‌پرمان بیست و دو را می‌دیدیم
ما ما ما گاو ندیدیم
بیست و دو را دیدیم
و از آن به بعد خیابان، تاکسی‌ها برای ما ایستادند
تیرهای چراغ‌برق فحش‌مان می‌دادند
پیاده‌رو ما را زمین می‌زد
و ما از بیست و دو آن قدر دور شدیم که بیست و دو شدیم
این حد ما بود که می‌شکست
شکستن حد هم کلمه بود، ما را شکست
و ما طرف هیچ کلمه‌ای نرفتیم
آغازمان را گشتیم و تغییری پراندیم
تغییری غیر از این، در مسیری غیر از این
وجود دیگری شدیم در وحدت هم
به شدت هم یکی ماندیم
و این یگانگی سرآغاز دیگری بود
آغاز ما پایان عجیبی دارد، می‌دانم
آغازیان از یک سلول شروع شدند، به چه جاها که نرسیده‌اند

باب دوم

در ضرورت این سخن همین بس که متن است
در بطن خودش متنتن است
هر چند به دار کلمات گرفتار است
اما حقیقت شعر، کلمه را گرفتار می‌کند
روح مقتول، دست از سر قاتل نمی‌کند
حالا کسی که این منثور را حلاجی کند
حق را نمی‌فهمد
نفهمیدن عذاب عظیمی است
گاهی نمی‌فهمم خیابانی که ما را شروع کرد،
چرا خودش را تمام کرد؟
ما به چیزی نرسیدیم
چیزی را هم از دست ندادیم
بیست و دو مرتبه دور خودمان چرخیدیم
هیچ کس نفهمید مشتری سیاره‌های خورشیدیم
مردم تقاص بد گناهی را می‌دهند که مردمند
باید از جای دیگری شروع کنیم
جایی که شبیه ما نباشد
شعر را به دار آویختن، شعار دادن است
و این از جایی می‌آید که کلمه‌ها شبیه هم‌اند
ما برای حل مطلب بر می‌گردیم به آغاز

که آغاز همه چیز عدد بود
اعداد از چیز دیگری بودند که کلمه نبودند
و این اختلاف، ما را شبیه عجیبی می کرد
شبیه روزهایی که ندیده بودیم
شبیه صراطی که به رقص می مانست
اکنون کسی در ما می رقصد که دست هیچ کلمه ای به آن نمی رسد
عاجز ماند کلمه
عاجز باد کلمه
اما باز شروع ما نمی جنبید
چرا که کلام در شروع ما بود
ما لام تا کام ساکت هم بودیم
در کت هم نمی رفتیم
نیمکت از ما به تنگ آمده بود
پریدیم در بست بگیریم
نیمکت از زیر پای مان پرید
راهی که آمده بودیم، در بسته ای بود که شروع نمی شد
عاجز شده بودیم
ماندیم از زیر کدام در برویم
خیابان ما را زیر گرفت
در راه مان مردیم
اما راه مان در ما نمرد

راهی که شروع نشده بود، فقط ادامه داشت
جای دیگر ما هم شبیه ما بود

باب سیّم

از روزگاری می‌نوشتیم که در ما مسئله‌ها پدید آورده بود
مسائلی که از ما نبود از بدبختی ما بود
بدبختی ما از کلمه بود چرا که بدبختی هم کلمه بود
عده‌ای از عدد برگشتند و اعدا شدند
گفتیم کلمه است که بد می‌کند
گفتند کلمه گناه شما را نمی‌برد، گناه ما زدودنی است
گفتیم از اعداد همه چیز برمی‌آید
گناه از ما نبود
از خیابان بود
از خیابانی که شهر را دو قسمت می‌کرد
این ما نبودیم که حرف می‌زدیم
باز هم کلمه بود که حرف می‌زد
ما نمی‌فهمیدیم
ما از جهات زیادی، زیاده‌رو بودیم
گناه از عابرین بود،
ما پیاده‌رو بودیم
ما به جز خیابان از کسی تبعیت نمی‌کردیم

بیانیه:

من هیچ عددی را نکشتم
تنها شما را نفی کرده‌ام
انالحق نگفتم
تنها شما را نفی کرده‌ام
من حجتم
مرا به جای حلاج گرفته‌اید
اشتباه می‌کنید که منم
من نیستم
شاید شبیه خودم نباشم
اما حلاج نیستم
من حجتم
آمده‌ام شما را نفی کنم
از این همه که هستید
مبادا نفتی بشوید
کنار بکشید از این همه!
تا کنارتان نکشیده‌ام
تا روزگارتان را نکرده‌ام

باب چهارم

رفتن ما در کلمه بود

آمدن ما در کلمه بود

ما در کلمه می‌زی‌ایم

ما در کلمه می‌میریم

ما از کلمه‌ایم

اما کلمه از ما نیست

کلمه از مملکت است

نقشه‌ی شهر چیز دیگری می‌گفت

گاهی خیابان‌ها بی‌خودی می‌پیچند

گاهی پیاده‌روها بی‌خودی صاف می‌روند

گاهی عابرین بی‌گناه‌اند

گناه از مملکتی است که کلمه می‌زاید

کلماتی که دو پهلو‌اند

کلماتی که دجال‌اند

ما با کلمه جدالی نداریم

با نقشه‌ی شهر که دعوا نمی‌کنند

خیابان‌ها هر طور بخواهند می‌روند

ساختمان‌ها فقط بالا می‌روند

ما هنوز منتظر اتوبوس،

ایستگاه را متر می‌کنیم

برای مترو نقشه‌ی شهر را عوض می‌کنند؟

چه قدر تا بیست و دو طول بکشیم؟
چه قدر طول بیست و دو را زجر بکشیم؟

باب پنجره

مملکت از انتظار ما می جنبد
ما منتظر کلمه ایم
کلمه منتظر کیست
کسی که از کلمه بیشتر بفهمد
و این نیست جز منثور
کسی که در خواب پنبه دانه دید
عنان از کف گذاشت
و عزم کلمه کرد
بالا رفتن از این طبقات،
آسانسور می خواهد
کسی که در آسانسور به قتل می رسد،
یقینن بیست و دو را به چشم دیده
کسی که از طبقه ی بیست و دوم سقوط می کند،
یقینن خود بیست و دوست
کلمه عزم کسی را نمی کند، مگر کلمه
منثور، کلمه شد و کلمه عزم آن را کرد
آن ها یکی شدند
و در یکدیگر شتافتند

پنجره‌ای از آسمان گشوده شد
که منثور را به دار آویخت
و ما هنوز منتظر بودیم
من برای بیست و دو سالگی‌ام فکرهای زیادی دارم
کیک بیست و دو طبقه
شراب بیست و دو ساله
پنجره‌ای که بیست و دو قرن باز بشود
این‌ها برای بیست و دو شدن کافی است

باب ششم

کلمه در ما زبانه می‌کشید
هر عدد کلمه‌ای شده بود که زبانه می‌کشید
ما از خودمان شرم داشتیم
شرم هم کلمه بود
جز کلمه چیزی نداشتیم
از کلمه گریختیم
گریختن کلمه بود
ما خیلی فرار کرده‌ایم
من از لیلی، تو از خیلی‌ها
به هر دلیلی
اما تقاطعی نیست که از ما فرار کند
و ما در این تقاطع‌ها به خیلی‌ها بر می‌خوریم

از کلمه گریزی نبود
مگر خود کلمه
به کلمه پناه آوردیم
کلمه هم کلمه بود
ما چاره‌ای نداریم
باید به اندازه‌ی یک چای حرف بزنیم
شاید خون ما چیز دیگری بخواهد
چیزی که هیچ‌کدام از این خیابان‌ها ندارند
چیزی که کشف هیچ‌کس نیست
کشف همه است

باب هفتم

آخر سخن آن است که نیست
آن که هست از حلقه‌ی ما نیست
پشت در است
بر کسی پوشیده نیست
کلمه حق است
و حق کلمه است
کلمه همه چیز است و هیچ چیز نیست
ما از این کشف خوشحالیم
این، از کشف آب مهم‌تر است
حیات ما جای دیگری است

ما از خیابان‌ها آب می‌خوریم
خیابان‌ها از پشت گوش ما مخفی‌ترند
کلمه، کلمه است
کلمه چیست
کلمه هیچ است و منثور این را می‌دانست
هر کلمه هفت باب دارد
آن باب هفتم را گشود
سپس کلمه شد
سپاس گفت خداوندی که کلمه را آفرید
کلمه او را کشت
و سپس زنده کرد
تا قدر کلمه مشخص شود
و مشخص نمی‌شود قدر کلمه مگر بر کلمه
پس کلمه چیزی نبود جز خیال کلمه
و خیال چیزی نیست جز کلمه
این پشت حیات عجیبی دارد که فکر می‌کنیم خیال است
اما خیال نیست، خیابان است
خیابانی که هیچ‌کس ثابت نمی‌کند
مگر بیست و دویی که دنبال ما می‌دود
حالا برای شماره دادن،
کافی است بگویی بیست و دو
تا تمام خیابان‌ها را دنبالت بدوم



خودنشر
ناشر خود باشید!